

بر آنکه آن وصایای هم بخانی سپید و سوخته شد و فرزندان  
وی بیگلام مستحق حکومت نبودند و همیشه اندیشه کردند که  
بیاوردند و بر مل ایشان مسلط شود و مصلحت حران در بر تد  
که بخانی را باز طلبند تا حکومت کند و از عین تا هر چند او را  
به طلب باز بستند و هر چند که مل با زنی طلبیدند باز در اول  
به سلطنت ایشانند و ما هر وقت و استغاثه کرده و گفت قوم  
نو خالقی میفرمودند و من فیض کردند و آنکه اعلام بطلب  
باز بستند که اکنون با اعلام باز دهند یا بشن بخانی ایشان را  
طلب داشت و گفت با مال باز دهد با اعلام تا روان کرد  
ایشان من باز دادند و اول ایشان عدالت و صلوات و بی ک  
حق غیبت فرمود این بود که بنسبت با خود هیچ بر اینه کرد  
و با حق بگفت آنچه گفت که زبانی رسوا از من نهند  
ایشان در این فتنه است از قریب زهر روان کند که چنان  
بجا میخیزد میرفت جماعت نه با جرفند ما را خصمه تا پیام  
و میا زده گشته تا از اشاعت ما محرم کرد و بخانی گفت نصر  
و نظر ای بهتر است از معاونه مخلوق و خصمه ند  
**نقل شد** عمرو بن عاص حران سوزن با خود بود  
بود و عماره جوان و با جمال بود و در لشکر شرب عمر کردند و  
زبان مستی عماره با عمر و گفت زنا را بگو تا او را بوسه دهد و او

گفت بی شرمی من و عماره انقض وقت و عمر و بر رفت بدید  
انرا زد و شفاعت بسیار کرد تا خلاص یافت و عمر آن باج  
کردل گرفت و چون بچشمه رفتند با عماره گفت ترا حسنی  
هست و برو و با عمر بخانی آشنایی هر انداز و ملازم کن  
تا از تروی زصه یابم و عماره بخانی کرد و عمر پیش بخانی  
رفت و گفت رفیق من بودی زن پرست است و مردوز  
خاتمه تو میرود و هیچ بنده نکل ندازد بخانی احتیاط کرد  
و عماره در خانه خود یافت و بگفت تا ما را راجع لک کرده اند  
و بخوبی روند و هر جا جوان شد و با حیوانات و حیوان جوان  
می بود و هر آن سال بیست و نه جاط آزاد کرد ای جزیره  
که ما را غار با سر بود و هر که مسلمان شد و اذیه بسیار از کار  
کشید و در اسلام نامیدند قدم بود ابو جبریل نیز از رزق و ک  
زد و وفای یافت و اول شهدا بود تا و **سید علی**  
**ایک سال ششم و هفتم از فتنه بود و در اسلام عمر و**  
**بسیار از عماره** در سال ششم از بنو قریظ من عبدالمطلب  
و عمر بن الخطاب رضی الله عنهما مسلمان شدند و قوی آست  
در سال پنجم از بنو مسلمان شدند اما سبب اسلام عمر آن  
بود که روزی ابو جبریل بگذاشتند و حضرت رسالت علیه السلام  
و السلام حیا بنیست بود و از تری حدیوی و سایرند و بخانی

خصمیت  
سجده